

روابط ایران و مصر در عهد باستان



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

نوشته

علاءالدین آذری

(دکترنایغ)



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

روابط ایران و مصر

در عهد باستان

مقدمه :

در حدود دوهزار و پانصد سال از ایجاد روابط سیاسی میان ایران و مصر میگذرد ولی سابقه مناسبات فرهنگی و مدنی و تجاری میان دو کشور بیش از این زمان است. دو ملت ایران و مصر فرهنگی غنی و شکوفان دارند و علیرغم تمام نامالایمات و طوفانهای حوادث سهمگین همچنان استقلال خود را حفظ و حراست کرده اند. ایرانیها با اینکه دیرزمانی بر سرزمین فراعنه فرمان میراندند ولی در هر حال بر طبق منشور آزادی بخش کوروش کبیر در روابط خود با مصریان جانب عدل و انصاف را مرعی داشته و با

تقدم

علاءالدین - آذری

(دکتر تاریخ)

(استادیار دانشگاه اصفهان)

آن ملت بزرگ در غمها و شادیهها شریک و سهیم بودند، با مطالعه در روابط کهنسال آنها در میابیم که دو ملت در هر فرصتی از حاصل فکر و اندیشه یکدیگر توشهها اندوخته‌اند.

ایرانیان در عهد باستان سه بار بر سر زمین فراعنه استیلا یافتند و در زمان هخامنشیان در سالهای (۴۰۴-۵۲۵ ق. م) و (۳۳۳-۳۴۱ ق. م) و یکبار در اواخر دوره ساسانیان در سالهای (۶۱۶ تا ۶۲۹ میلادی) اکنون روابط میان دو کشور را در دو دوره مورد بحث قرار می‌دهیم.

۱- دوره هخامنشی

۲- دوره ساسانی

۱- دوره هخامنشی

الف- کبوجیه و مصریها :

نقشه تسخیر مصر نخستین بار در زمان سلطنت کورش کبیر مورد توجه قرار گرفت زیرا با سقوط دولتهای لودیا (لیدی) و بابل بوسیله پارسی‌ها تنها دولت نیرومندی که ممکن بود مزاحمتی در راه توسعه امپراتوری هخامنشی ایجاد نماید دولت مصر بود مصریها در بیشتر دسته بندی‌ها و اتحادیه‌هایی که بر علیه ایران تشکیل شده بود شرکت داشتند ولی عملاً کاری انجام ندادند.

شاهنشاه بزرگ هخامنشی با فرعون مصر روابط سیاسی برقرار کرده و از او که نامش آمازیس یا آماسیس Amasis بود تقاضای اعزام چشم پزشکی نموده برد، بگفته هر دوت فرعون مصر یک نفر از کجالان زبردست را بدر بار او فرستاد، هر دوت ورود همین پزشک را بدر بار ایران عامل اصلی لشکر کشی ایرانیان بمصر میداند زیرا میگوید که پزشک مزبور علاقه‌ای بر رفتن بدر بار ایران نداشت ولی آمازیس او را مجبور کرد که بدون زن و فرزند و تنها بایران رود پزشک مصری برای گرفتن انتقام کبوجیه را وادار کرد که از

دختر پادشاه مصر خواستگاری کند شهریار ایران پذیرفت و از دختر فرعون رسماً خواستگاری کرد. باز بنا بنوشته هردوت آزمایش که از اقتدار ایرانیان در هراس بود نمیدانست آید دختر خود را بدهد یا خیر زیرا بخوبی میدانست که کیوجیه قصد ندارد او را زن خود کند بلکه میخواهد او را صیغه خود سازد از این رو دختر پادشاه سابق را که نیمه تیس نام داشت و زنی بلند قامت و قشنگ بود با جواهرات و البسه گرانبها بعنوان دختر خود بدربار ایران فرستاد این دختر بعدها راز خود را برملا ساخت و شاهنشاه را بگرفتن خاک مصر تشویق کرد.

با مرگ نا بهنگام کوروش کمبر در مشرق ایران اجرای نقشه اردو کشی بمصر بفرزند او کیوجیه^۱ محول گردید شهریار مذکور در سالهای ۵۲۶ یا ۵۲۵ پیش از میلاد با قوای خود عازم مصر شد مصریان که از مدتها قبل و مخصوصاً پس از سقوط لیدی متوجه مقاصد پارسیان شده بودند تصمیم بچاره جوئی گرفته و با حاکم مقتدر سامس یا شامس^۲ که پولیکراتس Polycrates نام داشت متحد شده بودند ولی در اثنای جنگ میان ایرانیان و مصریان حاکم یا جبار سامس قوای خود را از صحنه جنگ دور نگه میدارد و بمصریان مدد نمیرساند دولت مصر سالها قبل از لشکر کشی کیوجیه بادولت لیدی یعنی دشمن پارسیان متحد شده بود ولی در هنگام لشکر کشی کوروش به لیدی بآن کشور کمکی نکرد این مسئله همیشه کینه دولت پارس را نسبت بمصریان بر میانگیخت در کتاب تاریخ شاهنشاهی هخامنشی لشکر کشی کیوجیه بمصر و علل شکست مصریها بخوبی توصیف شده است که بذکر مختصری از آن اکتفا میکنیم:

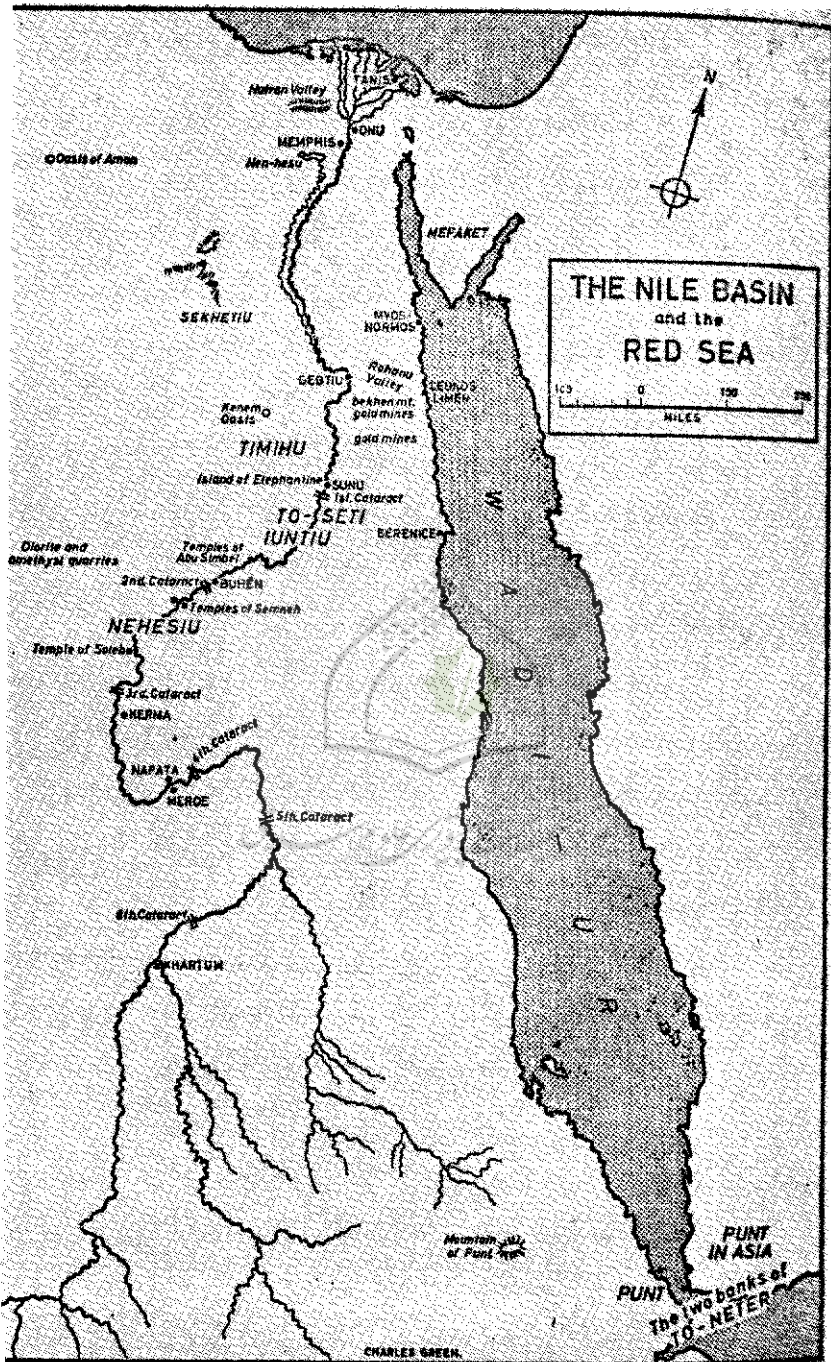
۱ - کیوجیه - کمبوجیه - کبوجی - کامبیز - کامبیزس = نام این پادشاه در کتاب آثار الباقیه ابوریحان بیرونی قبط سوس و تمبوزس و در مختصر الدول ابوالفرج بن عبری قبط سوس ذکر شده است.

۲ - ساموس Samos از جزایر معروف یونان و در دریای اژه واقع است.

«آماسیس به پشتیبانی سربازان مزدور یونانی برنامه‌ی ضد ملی و ضد دینی خود را پیش برده بود، و ناخرسندی درمیان مردم بسیار بود، نخت-هاره‌بی، فرماندار دروازه‌های درآیگاه از خشکی و دریا، نوشته‌ای که وفاداری او را بسیار مورد شك مینمود پیش از آن بر پا کرده بود. فنقیان وعده‌ی وفاداری را که به پدرش داده بودند بازگو کردند و شهرهای نوزادشان در قبرس پیام فرمانبرداری رسمی خود را به او فرستادند. در دست داشتن ناوگان آنها معنایش اختیارداری دریای مدیترانه بود، و بنا بر این تازندگان نیروهای خود را در آنجا که تهر کزدادند. آماسیس پیرناتوان با پولیکراتس فرمانروای ساموس و مهتر دریای اژه هم‌پیمان شده بود. تحریکهای آزادگان سبب روبرو گردانیدن یونانیان شد و پولیکراتس این شاروندان ناخرسند را با کشتی فرستاد که زیر فرمان کمبوجی خدمت کنند. سر کرده سربازان مزدور یونانی، نانس‌هالیکارناسی، با مزدپرداز مصری خود در افتاد و با آگاهی نظامی پر ارزش بسوی کمبوجی گریخت. نویسنده کتاب آنگاه از عبور قوای ایران از صحاری خشک میان شام و مصر و روبرو شدن با مصریان سخن میگوید:

« شتر برای آب دادن به سربازان که از میان بیابان میگذشتند از شاه عربها کرایه کردند که این نخستین اشاره‌ی نوشته‌ی ما به نبطی‌هاست^۳ ...

۳ - نبطی‌ها یا اقباط مردمی بودند که از اختلاط دو قوم آدامی و عرب پدید آمده بودند و کشور ایشان در جنوب شرقی فلسطین تا خلیج عقبه در کنار دریای احمر امتداد داشت پایتخت آنها را به یونانی ادایا پطرا یعنی شهر سنگی میگفتند. دولت نبطی در سال ۱۰۶ بوسیله رومیها سقوط کرد نبطی‌ها در اوایل امر در تحت نفوذ دولت آشور و بعدها ایران هخامنشی و بعد دولت سلوکی و بطالسه بودند معاف کردن کورش بزرگ آنان را از مالیات و دوستی کمبوجیه با آنان و حمل آب ایشان با شتران خود در لشکر کشی ایران و مصر در تواریخ سخن رفته است (نقل بطور اختصار از کتاب ایران در عهد باستان تألیف دکتر محمد جواد مشکور - ص ۳۶۴ و ۳۶۵)



نقشه مصر قدیم

کپیہ از کتاب (Eternal : Egypt) تالیف Pierre Mantet

کمبروجی به شاخه‌ی پلوسی^۴ نیل رسید و آنجا خبریافت که پسامتیک^۵ سوم جانشین اماسیس شده است، یک نبرد همزور- یونانیان در هر دو سپاه بودند که با پیروزی پارسیان پایان یافت.

مسیر ارتش ایران بسوی مصر از جاده‌ای بود که قبلاً آشوریها از آن طریق بمصر حمله ور شده بودند مصریها خود در زمان عظمت از این جاده نظامی برای وصول به سوریه و فلسطین استفاده میکردند اغلب مورخان یونانی شکست مصریان را نتیجه خیانت قوای مزدور یونان و حاکم ساموس و برخی از بزرگان مصری میدانند و ذکری از شجاعت و کار آئی قوای ایران بمیان نیاورده اند شك نیست گذشتن از صحاری خشک میان سوریه و مصر با وسایل آنروز کار آسانی نبود و اگر پیش بینی های لازم جهت تهیه آذوقه و مخصوصاً آب در مسیر راه نمیشد این اردو کشتی بموفقیت نمسی انجامید از طرفی سیاست خردمندانه شاهنشاه هخامنشی در جلب حکمرانان مسیر راه بسوی خود عامل دیگریست از دوراندیشی و درایت ایرانیان که در هر حال جانب احتیاط را مرعی داشته و همواره مایل بودند که از پشت جبهه خود مطمئن باشند.

بهر حال قوای ایران پس از پیروی در پلوزیوم شروع به تسخیر شهرهای مصر نمودند شهر بزرگ سائیس که در این زمان پایتخت مصر بود، بنا بر نوشته مورخان یونانی، بسبب خیانت فرمانده نیروی دریائی این کشور که او جاهورسنه او جاهورسن (Oud jahorresne) نام داشت، بدون جنگ بدست پارسیان افتاد آنگاه نوبت به شهر هلیوپلیس رسید که آن نیز پس از کمی مقاومت تسلیم گردید. فرعون مصر که در خود تاب مقاومت در برابر سپاهیان ایران نمیدید بسوی ممفیس - Memphis (یکی دیگر از پایتخت های قدیم مصر در کنار رودخانه نیل) گریخت شهر ممفیس پس از مدتی محاصره بدست ایرانیها افتاد (اویل سال -

۴ - Peluse یا Pelusium پلوزیوم یا پلوزیک واقع در معب اول شعبه نیل از سمت مشرق

۵ - Psammétique نسمتیخ یا فسمتیخوس Psammetichus یا پسامنیتوس

۵۲۵) و فرعون بناچار دست از مقاومت برداشته و بحضور کبوجیه شاهنشاه هخامنشی رفت و مورد محبت و نوازش وی قرار گرفت گیرشمن نوشته است که کبوجیه دستور داد که پسامتیک را بایران و شهرشوش ببرند ولی دیگران باین مسئله اشاره ای نکرده اند. همین نویسنده اضافه میکند که بنظر میرسد کبوجیه در مصر مانند جانشین فرعون رفتار کرده باشد وی بخدایان مصر احترام گذاشت، یکی از اعمال عالیرتبه مصری را مأمور اداره امور مملکت کرد و بفرمود تا اصلاحاتی برفع ملت انجام دهند. در هر حال از میان فاتحانی که پیش از او بمصر رفته بودند (آشوریان و بابلیان) کبوجیه نخستین کسی است که تمام مملکت مزبور را اشغال کرد...^۶ «بطوریکه اشاره کردیم درباره رفتار کبوجیه با پادشاه مغلوب مصر مطالب گوناگونی نوشته اند گروهی بر این عقیده اند که کبوجیه مانند پدرش نسبت بمملکت مغلوب مهربان و با گذشت بود و این سیره و روش حمیده را در زمان سلطنت خود بکار می بست ولی عده ای با استناد بتاریخ هردوت که نوشته های آن در غالب اوقات نسبت بایران و ایرانیان دشمنانه است از بدرفتاری و سختگیری کبوجیه نسبت به مصریان یاد کرده اند. خود هردوت پس از نقل داستانی از کشتار مصریان بوسیله ایرانیها و قتل پسر فرعون و مطالب دیگری که نظیر آنرا در تسخیر لیدی و دستگیری کرزوس پادشاه آن کشور مطالعه کرده ایم آورده است که کبوجیه فرمود که پسامنیتوس در خدمت او بسربرد و دیگر نسبت باو بدرفتاری روا نداشت و مانع نشد که در امور مداخله کند زیرا ممکن بود مصر را باز آباد و در آنجا فرمانداری کند، چون که نظر ایرانیان اینست که احترام پادشاهان را نگاه دارند و حتی قلمرو پدران شان را به پسران آنها نیکه سرشورش برداشته اند و اگذار میکنند.^۷

۶- ایران از آغاز تا اسلام تألیف رمان گیرشمن - ترجمه شادروان دکتر محمد-

معین ص ۱۲۸ و ۱۲۹

۷- تاریخ هردوت ص ۱۹۷ و ۱۹۸ ترجمه وحید مازندرانی



سوا آپیس

کیمه از کتاب Etenal Egypt تالیف Pierre Mantet

همین مورخ و مورخان دیگر یونانی در مورد سرانجام پسامتیک نقل کرده‌اند که پسامتیک از جهت کنکاشی که برای مصریها کرد کشته شد، یعنی پس از اینکه کبوجیه بر قضیه اطلاع یافت امر کرد باو خون گاوانرا خوراندند و او فوراً مرد. مسئله دیگری که مورخان یونانی در باره آن جنجال بپا کرده و خواسته‌اند حیثیت پادشاه هخامنشی را لکه‌دار سازند موضوع کشته شدن گاو آپیس^۸ است، ولی دلایلی در دست است که گاو آپیس بوسیله کبوجیه بهلاکت نرسیده و تمام آن نوشته‌ها جز دروغ و افسانه-سرائی و ایجاد کینه در دل مصریان نسبت بقاتحان پارسی چیزی دیگر نبوده است.^۹ گیرشمن در این باره گوید: «آراء دانشمندان در این موضوع مختلف است و تحقیقات جدید با اتکاء به مطالعات ستون‌های سرافیوم Serapéum به ما اجازه میدهد که ادعا کنیم کبوجیه نمیتوانسته است آپیس را مجروح کند. ارباب حقیقی مصر خدایان آن بودند و همه حکمرانان بعدی این مملکت آنرا قبول داشته‌اند جای تعجب است که مردی سیاستمدار مانند کبوجیه در این مورد روشن بینی و درایت خود را از دست داده باشد و لاقلاً مرض شدید (صرع) یا شاید حتی جنون، علت حقیقی این رفتاری که یونانیان خواسته‌اند بسد و نسبت دهند نباشد. یقین است که با وجود جنگ و تسلط خارجی دیگر چندان هدیه به معابد نمیرسید و خود این امر به تنهایی

۸ - این آپیس یا آپافوس گاویست که دیگر بجوانی نمیرسد، مصریها میگویند که آتشی از آسمان بر گاو فرود میآید که در نتیجه آپیس میشود، گوساله‌ای که چنین اسمی دارد دارای علامت ذیل است: رنگ آن سیاه، نشانه سفید رنگی بر پیشانی دارد و در پشت آن صورت عقاب و موهای دم آن دوشقه است و خالی بر زبان آنست (آپیس را ظاهر اسورت روح اوزیریس می‌پنداشتند و او علامت مقدس آن خداوند بود ولی نیز گاهی آنرا صورت مردی که کله گاو دارد نشان میدهند) نقل از تاریخ هردوت ص ۲۰۹ ترجمه وحید مازندرانی.

۹ - خوانندگان برای اطلاع بیشتر به مقاله و مسأله کشته شدن گاو آپیس بدست کبوجیه «بتلم سرهنک» دکتر جهانگیر قائم مقامی - مجله بررسیهای تاریخی شماره ۱ سال چهارم ص ۱۳۱ مراجعه فرمایند.

میتواند منشاء افسانه‌ای باشد که پارسیان را بعنوان فاتحانی سخت‌دل معرفی کرده است... ۱۰

ریچارد فرای آمریکائی نویسنده کتاب میراث باستانی ایران نیز معتقد است که رفتارهای ناخوشی که به کبوجیه نسبت داده‌اند همچون کشتن گاو نر آپیس APIS که این سخن را میتوان نادرست دانست زیرا تاریخی که بر سنگ گور گاو آپیس بعدی یاد شده است با تاریخ وقوع این افسانه ساختگی سازگار نیست ظاهراً دستورهای کبوجیه برای کاستن از درآمد بسیاری از معبدها کاهنان را بر او شوراند و ایشان داستانهای دروغین درباره او پراکنند، در واقع چنین مینماید که کبوجیه رفتار پدرش را در بزرگداشت رسم‌ها و دین‌های مردم سرزمینهای گشوده شده بکار می‌بست. برخی کتیبه‌ها شاهد این رفتار کاملاً عادی او در مصر است^{۱۱}. تازه در مورد احترام به معابد و پرستشگاه‌ها هم از جانب شاهنشاه کوتاهی و قصوری نشده و درجائی میخوانیم که کبوجیه دستور ترمیم و تعمیر معابد را میدهد برای درک مسئله فوق به یادداشتهای کتیبه او جاهورسن که نام او در صفحات قبل آمده اشاره میکنیم: او جاهورسن در زمان آمازیس مشاغل مهمی را عهده‌دار بود و هنگام حمله ایران فرماندهی ناوگان مصر را داشت و در این مقام ظاهراً کاری انجام نداده چون در کتیبه خود از اختلاف ایران و مصر سخنی نگفته، شاید وی بلافاصله پس از شروع جنگ باردوی دشمن پیوسته و سفاین مصری را تسلیم کامبوزیا کرده باشد و این مطلب از رفتاری که در دربار ایران نسبت باو بعمل آمده تأیید میگردد. او جاهورسن ادعا میکند که وی کامبوزیا را بمهربانی با مصریان و ادار ساخت ابتدای بنفع شهرستان خود (سائیس) و خدایان و خانواده خود نزد کامبوزیا وساطت کرد و بعد او را بر رعایت آداب و سنن مصری تشویق کرده است، استفاده از عناوین کامل سلطنتی مصر را باو پیشنهاد کرد همچنین

۱۰- دك به کتاب ایران از آغاز تا اسلام تألیف گیرشمن ترجمه دکتر معین س ۱۲۹ و ۱۳۰.

۱۱- دك به کتاب میراث باستانی ایران تألیف ریچاردن. فرای ترجمه مسعود رجب‌نیا س ۱۴۳.

از کامبوزیا خواست تا احترام کامل خدایان مصری را مرعی دارد و شخصاً هدایائی تقدیم آنها کند پادشاه بسپاهیان خود که در معبد مستقر شده بودند دستور داد از آنجا خارج شوند و در ترمیم و تعمیر معابد حتی الامکان اقدام نمایند این رفتار چنانکه می بینیم با آنچه هر دوت بفتح مصر نسبت داده اختلاف دارد و بهر حال کامبوزیا نیز مانند پدر خود کوروش نسبت بملل مغلوب بامسالمت و ملاطفت رفتار کرده در اسناد مصری بهیچوجه بمسأله کشته شدن گاو آپیس اشاره ای نشد و بعکس چنانکه میدانیم بدستور او مقبره با- شکوه و زیبائی برای یکی از گاوهای آپیس که در سال ششم سلطنت او مرد برپا کردند که شرح آن خواهد آمد. بطور خلاصه محتمل است که او جاهورسن که یکی از درباریان طرف توجه شاه بوده بر رفتار پادشاه نسبت بمصریان از اظهار رضایت و خوش بینی خودداری نکرده باشد ولی هر دوت که منبع اطلاعات او کهنه مصری بودند (که بیشتر تعصب ملی داشته اند از رفتار کامبوزیا انتقاد کرده اند) در کتاب خود بزشتی از ایرانیان یاد کرده است.^{۱۲}

در کتاب نخستین دوره استیلای ایرانیان بر مصر مذکور شده است که با توجه به اسناد و مدارکی که بدست آمده نسبت های ناروایی که در ویران کردن معابد و سوزاندن مجسمه خدایان و دیگر کارها به کمبوجیه داده اند بی اساس بوده و شاهنشاه هخامنشی در هنگام اقامت در مصر که مدت آنرا پنج سال نوشته اند از طریق عدالت و آزادمنشی خارج نشده و نسبت بمصریان مانند سایر اتماع خود بمهربانی رفتار کرده است.

مصریان برای کمبوجیه داستانهائی انتشار داده و فرمانروائی او را براریکه فراغنه مصر محقق دانسته اند و نوشته اند: اگر حق کمبوجیه بتخت و تاج مصر بیش از سلسله سائیس نباشد بهر حال کمتر نیست چه کوروش نی تیس Nitetis دختر آپریس پادشاه مصر را در حرم خود داشت و پسر او کمبوجیه بمصر قشون کشی

کرد تمام‌ملکت جدمادرش را از چنگال آزمایش غاصب بیرون آورد. ۱۳ در پایان این بحث یادآور میشویم که با تصرف مصر توسط کبوجیه سلسله بیست و ششم فراعنه مصر یا سلسله سلاطین سائیس سقوط کرد و ایرانیها سلسله بیست و هفتم را ایجاد کرده‌اند مورخ مصری مانتون پادشاهان سلسله بیست و هفتم را از کبوجیه تا اردشیر دوم میدانند. بدستور شاهنشاه هخامنشی برای حفظ و حراست مصر سه پادگان نظامی در دفته واقع در ضلع شرقی مصب نیل و شهر ممفیس و الفانتین Elephantine ایجاد شد در پادگان اخیر الذکر یهودیان مهاجر خدمت میکردند و همواره در کشمکشهای میان ایرانیان و مصریان بدولت شاهنشاهی ایران وفادار بودند. کبوجیه در سال ۵۲۲ عازم ایران شد، شاهنشاه هخامنشی قبل از عزیمت، آریانندس را بمقام ساتراپی (شهربان - شهرب - خشتربان) مصر انتخاب کرد ولی در نتیجه خبرهای ناگواری که باو در مورد بتخت نشستن بردیای دروغی یعنی گئومات مغ (گوماتا) رسید خود کشی کرد و یا بطریق دیگری در گذشت که چون ارتباطی با تاریخ روابط ایران و مصر ندارد از ذکر جزئیات آن خودداری مینمائیم.

ب - **داریوش کبیر و مصریها**: داریوش کبیر^{۱۴} (۵۲۱-۴۸۶ ق.م) چند سال پس از سروسامان دادن باوضاع داخلی که پس از درگذشت کبوجیه و روی کار آمدن گئومات مغ بکلی آشفته و پریشان شده بود عازم مصر شد یکی از کارهای او پس از وصول بمصر بر کناری وقتل آریانندیا آریانندس شهربان آن خطه بود که احتمال شورش او میرفت و در این زمینه به شاهنشاه هخامنشی

۱۳ - د.ک به کتاب ایران باستان - کتاب دوم - کوروش کبیر تألیف مرحوم حسن پیرنیا - ص ۵۰۷

۱۴ - داریوش در سفر جنگی کبوجیه بمصر همراه وی بود و فرماندهی ده هزار نفر سپاهیان جاوید را که قراولان سلطنتی بودند برعهده داشت.

خبرهائی جسته و گریخته رسیده بود^{۱۵}، آنگاه دست به اصلاحات اساسی در سرزمین مزبور زد. مدرسه پزشکی سائیس را که تعطیل شده بود مجدداً افتتاح کرد. اصلاحاتی در قوانین نمود و بحفر کانالی میان رودخانه نیل و دریای سرخ دست یازید و برای دلجوئی طبقه روحانی مصر جامه آنان را دربر کرد و با ایشان دعای مذهبی خواند و خود را جانشین کبوجیه و فراعنه مصر دانست. اقدامات شهریار خردمند ایران قلوب مصریان را بسوی او جلب کرد و مهر وی در دلها جای گرفت. اکنون بشرح جزئیات کارهائی که فهرست وار فوقاً اشاره شد میپردازیم:

در مورد خوشرفتاری و جلب قلوب مصریان بوسیله داریوش نوشته اند که او وقتی به ممفیس پایتخت مصر رسید مردم را در حال سوگواری برای درگذشت گاوا آپیس دید. برای اینکه گاوا آپیس دیگری پیدا شود تا مردمان از سوگواری بدر آیند و جشن و سرور برپا دارند صدقنطار جایزه برای یابنده آپیس جدید تعیین نمود.

مردم که از چنین جوانمردی نسبت به خدای خود به شگفت آمده بودند بشاهنشاه علاقمند شدند و دیگر ب فکر برپا کردن شورش و بلوا نیفتادند و از فرمان او اطاعت کردند^{۱۶}.

اوجاهورسن (اودجاهورسنه) مصری که در صفحات گذشته از او یاد شده درباره داریوش و اقداماتی که برای احیای مدرسه پزشکی در مصر انجام داده است مینویسد: «زمانی که شاهنشاه داریوش در ایلام بود او شاه بزرگ همه کشورهای بیگانه و شاه بزرگ مصر بود، مرا فرمان داد که به مصر

۱۵ - جرم حقیقی آریانندس گداختن سکه های گرانبهای شاهانه که پیکر شاه بر آن نقش شده بود و فروختن آن با سود فراوان بصورت شمش بوده و این کار خیانت بزرگی بشمار میرفته است. آریانندس رامیان سالهای ۵۱۱ و ۴۹۲ کشتند (اومستد ص ۳۱۴)

۱۶ - تاریخ شاهنشاهی هخامنشی اومستد ص ۱۹۲

باز کردم تا دستگاہ ویران شدہ «سرای زندگانی»^{۱۷} را کہ با پزشکی سرو کار داشت از نو استوار سازم «گویندہی داستان این فرمان را پذیرفت زیرا «بیگانگان مرا از این زمین بہ آن زمین بردند و مرا بمصر آوردند چنان کہ خوانند^{۱۸} دوسر زمین فرمان دادہ بود.

آنچہ را شاہنشاه فرمان دادہ بود کردم، من کارمندانشان را فراہم کردم، پسران مردان سرشناس، یک پسر فقیر در میان آنها نبود «این سان او دجاہورسنہ بخود میبald و فخر میفرود شد» آنها را زیر کرداری مردان دانشمند گذاشتم تا در پیشہ و کردانی آنها آموزش یابند شاہنشاه فرمان داد کہ ہمہ چیز خوب بآنها دادہ شود تا پیشہ و کردانی خود را بورزند من ہر چہ سودمند بود و ہر افزاری را کہ در نوشته ہا معین شدہ بود. چنان کہ در گذشتہ بود بآنها دادم. شاہنشاه اینکار را کرد زیرا برتری این ہنر را میدانست کہ مرد بیمار تندرستی باز یابد و نام ہمہ بغان را، پرستشگاہہایشان را، براتہایشان^{۱۹} را، و ہر گزاری جشنہایشان را ہمیشگی وجاوید سازد.»^{۲۰}

ذکر این موضوع ضروریست کہ کتیبہ او جاہورسن درتی ولی Tivoli در بیلاق امپراتور روم آدرین یا ہادرین بدست آمدہ کہ جزو مجموعہ مصری قیصر نامبردہ بودہ است. اما دربارہ اصلاح قانون وقانونگزاری باید گفت کہ برخی از مورخان منجملہ دیودور سیسیلی داریوش کبیر را ششمین قانونگذار مصر میدانند بدستور داریوش قوانین مصر را از قدیم الایام تا زمان آمازیس جمع آوری کردہ و مجموعہ ای پدید آوردند کہ بر روی طومارہای پاپیروس فراہم آمدہ بود البتہ زبندہ ترین قانونگذاران مصری

۱۷- مدرسہ پزشکی - بیمارستان

۱۸- خوانند = ارباب = سرور (مقصود داریوش است کہ فرمانروای مصر علیا و سفلی

ہم بود.

۱۹- برات = قربانی = اعانہ = ہدیہ

۲۰- ایضاً اوستد س ۱۹۴ - ۱۹۶

برای اجراء اوامر شاهنشاه از هیچ کوششی جهت جلب رضایت وی خودداری نکردند داریوش تصور میکرد بهترین وسیله حکومت بر اتمام جدید اجرای قوانین محلی است این اقدامات شاید بمنظور جلوگیری از ناراضماندیهائی بود که چندسال پیش بر اثر یکی از فرمانهای کامبوزیا ایجاد شده بود یکی از مواد این فرمان مصادره و ضبط کلیه یا قسمتی از عواید معابد مصر باستثنای ممفیس، هرموپولیس پاروا Hermopolis Parva و پرآپی آنو - Per-Api-Anou بود این اصلاحات بدون تردید مایه دلگرمی و علاقمندی مصریان شد^{۲۱}.

یکی دیگر از اقدامات بسیار مهم داریوش کمپیر در مصر ایجاد کانالی است میان دریای سرخ و رود نیل، داریوش اول کسی نبود که باین کار خطیر دست میزد بلکه قرنها قبل از او یکی از فراعنه مصر که هر دوت نام اوراستی اول (از سلسله نوزدهم) (قبر او نزدیک شهر تب Seti Ier) کشف شده. و استرابن سزوستریس ذکر کرده است بایجاد این ترعه اقدام کرد که بعدها بدون استفاده ماند^{۲۲} نخائو دوم (۵۹۴-۶۰۹ ق.م) فرعون مصر برای تسهیل در امر تجارت با ممالک دیگر مجدداً دست بایجاد این ترعه زد وقتی کارهای حفر ترعه در شرف اتمام بود بگفته هر دوت هاتقی به نخائو خبر داد که این کار تو بِنفع بیگانه تمام میشود فرعون بمحض شنیدن این خبر دستور داد که عملیات ایجاد کانال متوقف گردد بعدها معلوم شد که این بیگانه داریوش بود که نقشه ایجاد آنرا بی پایان برد. دیودورسیسیلی معتقد است که به نخائو گفته بودند که اگر این کانال ایجاد شود آب دریای سرخ سراسر خاک مصر را در بر خواهد گرفت و با گفته اند که هزینه گزاف حفر کانال باعث متوقف شدن کارهای ساختمانی آن شده است.

۲۱ - ر.ک به تاریخ مصر قدیم - دکتر بهمنش ص ۲۱۰

۲۲ - در زمان پادشاهی میان مصر کانالی از فاگوسا بر شاخه‌ی یلوسی (پلوزیوم) نیل کنده شده بود که وادی تومیلات حاصلخیز را در شرق آبیاری کند، همان چائیکه عبریها بعدها در گوشن ماندگار شدند (اومستد ص ۱۹۸)

بعقیده مؤلف کتاب تمدن هخامنشی ازدولحاظ حفر این کانال واحداث این راه دریائی کوتاه و آسان نظرشهریار سیاستمدار و کاردان هخامنشی را بخود جلب کرد یکی از نظر لشکرکشی تا نیروی دریائی ایران بتواند بسهولت از کرانههای خلیج فارس و بحر عمان واقیانوس هند بکرانههای دریای مدیترانه و بحراسود و آسیای صغیر و بحرالجزایر برسد. دیگر از نظر اقتصادی حمل کالاهای وافر بسازرگانی مصر بسایر کشورهای تابعه هخامنشی زیرا مصر علاوه بر اینکه خود مالالتجاره زیادی داشت که باید بسایر کشورهای شاهنشاهی حمل گردد چون سرراه افریقاقرار گرفته انبار کالاهای حبشی وسودان نیز گردیده بود که حمل آن برای رفع نیازمندیهای سایرقطعات این دولت پهناورلازم بود معادن نوبی و حیوانات و طیور گوناگون آنجا توسط مصر صادرمیگردید بنابراین وصل این راه دریائی فوق العاده ضروری وسودمندتشخیص داده شده بود و توهم اینکه آب دریای احمر مصر را غرق خواهد کرد بادلائل دانشمندان ایرانی از فکر مصریان خارج گردید. ۲۳

وقتی داریوش امر بایجاد کانال داد آنچه از زمان نخائو بیادگار مانده بود ازسنگ و شن انباشته شده بود بنابراین مهمترین کاری که باید میکردند پاک کردن بستر کانال قدیمی بود چون تشنگی کارگران را تهدید میکرد دراطراف کانال که درحال ایجداد و یالاروبی آن بودند بحفر چاههایی هم جهت تأمین آب مشروب اقدام کردند.

وقتی کارهای حفر کانال بیابان رسید کشتیهای بازرگانی آنزمان که ظرفیت کمی داشتند (۱۰۰ تا ۲۰۰ تن برای رودخانههای بزرگ، و ۳۰۰ تا ۵۰۰ تن برای دریاها) آنرا در چهارروز طی میکردند پهنای این ترعه یکصد و پنجاه پا و عمق آن کافی برای کشتیها بود.

داریوش کبیر پس از پایان یافتن کار کانال دستور داد که بر روی لوحه‌های

سنگی بزبانهای پارسی و عیلامی و بابلی و مصری شرح این اقدام اعجاب آور را باطلاع آیندگان برسانند یکی از این لوحه ها در ستل ۱۸۶۶ میلادی در قریه شلوف الترا یا شالوف در فاصله سی و سه کیلومتری کانال کمی بطرف غرب ترعه امروزی بدست آمد لوحه های دیگر هم پیدا و مطالب آن کم و بیش خوانده شده است. بقول او مستد پنج سنگ بزرگ از سنگ خارای سرخ برای یادبود ایجاد کانال در اطراف کرانه کانال برپا شده بود.

سنگ نبشته‌هایی که در ساحل راست ترعه (بسمت دریای سرخ) و بر روی مرتفع ترین نقاط ایجاد شده بود عبارتند از: ۲۱ - سنگ نبشته های تل المسخوته (دو سنگ نبشته).

۳ - سنگ نبشته سراپه اوم

۴ - سنگ نبشته سوئر

۵ - سنگ نبشته قبره یا شالوف ۲۴

اکنون مشخصات سنگ نبشته شالوف و عباراتی که بر آن و کتیبه مکشوفه دیگر نوشته شده است از جهت اهمیتی که در تاریخ روابط ایران و مصر دارد بطور مفصل نقل مینمائیم ذکر این مطلب ضروری است که عبارات هر پنج سنگ نبشته کم و بیش بهم شبیه بوده و با مطالعه همه آنها متن تقریباً کاملی تهیه شده است.

«روی این لوحه سنگی نقش دو نفر حجاری و در وسط آن اسم داریوش نوشته شده طرف دست راست کتیبه ای بدین شرح: فارسی شس سطر، عیلامی چهار سطر، بابلی سه سطر نقر گردیده. کتیبه دیگر حاوی اطلاعاتی راجع به حفر کانال است با متن فارسی در دوازده سطر وزیر آن عیلامی که هفت سطر آن بیشتر سالم نمانده و بقیه با متن بابلی که شاید زیر عیلامی بوده از

۲۴ - مقاله سنگ نبشته‌های هخامنشی در ترعه نیل - سرهنگ دکتر جهانگیر

قائم مقامی - مجله بررسیهای تاریخی شماره مخصوص سال ششم ۳۶۹ رجوع شود.

بین رفته باشد طرف دیگر لوح کتیبه مفصل تری بخط و زبان مصری نقر گردیده است مفاد ترجمه لوحه مفصل بشرح زیر است .

«بنداول» خدای بزرگی است اهورمزدا که این سرزمین را آفرینده که آن آسمان را آفریده که بشر را آفریده که خوشی را به بشر داده که داریوش را شاه کرده که داریوش را به شاهی مملکتی رسانده که بزرگ است واسبان و مردان خوب دارد .

«بنددوم» منم داریوش شاه ، شاه شاهان ، شاه کشورهاییکه از تمام نژادها مسکون است شاه این سرزمین بزرگ تا آن دورها پسر و پشتاسب هخامنشی .
« بند سوم » من پارسی ام از پارس مصر را گرفتم (یا بهمراهی پارسیان مصر را گرفتم) امر کردم این کانال را بکنند از پسی رو (پیراوه) ۲۵ نیل که از مصر جاری است تا دریائیکه از پارسی بدان روند این ترعه کنده شد چنانکه فرمان دادم و کشتیها از مصر بوسیله این کانال بسوی پارس روانه شدند چنانکه اراده من بود ... نوشته دیگر فقط نام داریوش روی آن نوشته شده ولی کتیبه دیگر عباراتی دارد بدین مضمون «منم داریوش شاه شاهان ، شاه بسیاری از کشورها که از تمام نژادها مسکون است ، شاه این سرزمین بزرگ و پنهانور پسر و پشتاسب هخامنشی » .

در کتیبه مصری نقش داریوش مانند فراعنه مصر تزیین شده صورت او زیر قرص آفتاب بالدار و خدایان دونیمه نیل دو قسمت مصر علیا و سفلی را در زیر اسم او بهم اتصال داده و اسامی کشورهایائی که تابع داریوش (بمصری آن تریوش) بوده اند نوشته شده و بدینوسیله خواسته اند بنمایانند که داریوش از فراعنه سلسله هیچدهم که مقتدرترین سلسله مصر بوده اند ، برتر بوده است . متأسفانه نام بعضی از کشورها که ممکن بود تردیدی را که راجع به بعضی از اسامی کتیبه نقش رستم مرتفع سازد حك شده و خوانده نمیشود .

نمایندگان کشورهای تابعه درین نقوش زانو بزمین زده و در حال کرنش و خضوع میباشند و همانطور که در نقوش آرامگاههای شاهان منظور شده مقام اول را پارسی ها و بعد مادیه ها و آخر اسکاها دارند کتیبه بهمان اصول و رسم فراعنه مصر نوشته شده و عباراتی از آن که خواناست بشرح زیر ترجمه گردیده است:

«آن تریوش که زاده الهه نیت (مادر خدایان مصری) خانم سائیس است انجام داد تمام چیزهایی را که خدا شروع کرد... آقای همه چیز که قرص آفتاب را احاطه کرده وقتی که در شکم مادر قرار داشت و هنوز بزمین نیامده بود نیت او را پسر خود دانست... امر کرد باو دست خود را با کمال بطرف او برد تا دشمنان او را برابر افکند چنانکه از برای پسر خود (را) = زاده نیت خدای آفتاب رخسند» کرد... او قوی شوکت است او دشمنان خود را در تمام ممالک نابود میکند شاه مصر علیا و سفلی آن تریوش که الی الابد پاینده است شاهنشاه بزرگ پسر و پستاسب هخامنشی او پسر اوست (یعنی پسر نیت است) و قوی و جهانگیر است تمام بیگانگان با هدایای خود رو باو میآوردند و برای او کار میکنند... کتیبه از اینجا بعد ضایع و محکوک گردیده فقط کلماتی که از آن خواناست میرساند که داریوش دانشمندان و حکمای مصر را بحضور پذیرفته و از آنها پرسشهایی نموده است اسم کوروش نیز در این کتیبه هست ولی در شکل بیضی نیست زیرا فقط نام شاهان مصر را در بیضی می گذاشته اند ضمن کشورهای تابعه شاهنشاه هخامنشی صحبت از کشوری است بنام سبا که محققین تصور کرده اند همان سبا باشد و از کشتیهایی که باید برای تحقیقات بدریا برود نیز ذکری شده است بطور کلی نوشته مصری مربوط بدوران پادشاهی هخامنشی ها بر مصر روی سنگ و لوح و مهر و مهره و ظروف سنگی و فلزی بنخط قدیم مصر (هیرو گلیفی) پیدا شده است...»^{۲۶}

۲۶ - نقل بطور اختصار از کتاب تمدن هخامنشی - علی سامی از ۱۷۶ تا ۱۸۰

و تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ص ۱۹۷

مطلب دیگری که باید بآن اشاره شود این است که مصریان در زمان شهریاری هخامنشیان تجارت پر رونق خود را با کشورهای آسیای باختری و یونان و کرت و ملل دیگر ادامه دادند بقول اوستد مصریان بومی در زمان فرمانروائی هخامنشیان سوداگری خود را فقط بوسیله بکار بردن شمشهای وزن شده انجام میدادند ولی در حالیکه از روی میزان رسمی سکه‌ها، سیم در نرخ سیزده به یک پذیرفته میشد ارزش شمسی آن در مصر بسیار بود.

هردوت در مورد مالیاتی که مصریان بخزانه دولت هخامنشی میپرداخته نوشته است که مصر حوزه مالیاتی ششم کشور داریوش را تشکیل میداد و سالیانه مبلغ ۷۰۰ تالان مالیات میپرداخت بعلاوه در آمد صید ماهی دریاچه موریس نیز عاید خزانه شاهی میشد و نیز مردم مصر ۱۲۰ مدیمن Medimne (واحد مقیاس حجم در یونان قدیم) گندم بپادگان مقیم ممفیس میدادند. ۲۷ داریوش علاقمند بود که سراسر امپراتوری وسیع او آبادان گردد و قحطی و گرسنگی در هیچ یک از قلمرو وی پدید نیاید از اینرو اهتمامی داشت باینکه به تشویق کشاورزان و صنعتگران پردازد تا محصول و مصنوع بهتر و ارزان تر در اختیار ملت او قرار گیرد بقول گیرشمن چون داریوش بکاشت درختان و نباتات مختلف علاقمند بود دستور داد که کنجد را در مصر و برنج را در بین النهرین برای اولین بار کشت نمایند. هنرمندان و صنعتگران مصری در ریایتخت های شاهنشاهان هخامنشی بکار اشتغال داشتند چنانکه در ساختن کاخ داریوش کبیر در شهر شوش کسانی که دیوارهای کاخ را تزیین مینمودند مادی و مصری بودند و بیشتر زرگران مقیم این شهر نیز از مصریان بودند اما بینیم خود داریوش در این باره چه میگوید:

این کاخی است که من در شوش بنا کرده ام تزیینات آن از راه دور آورده شده چندان خاک کننده شد که من به بستر آن رسیده ام نقره و

مس که در اینجا بکار برده‌اند از مصر آورده شده، عاجی که بکار رفته از حبشه، هند و رنج حمل شده^{۲۸}. داریوش در کشور مصر نیز برای رضایت خاطر مصریان اقدام ساختن معابدی کرد از جمله معبد بزرگی که هنوز بقایای آن در واحه الخارجه بریاست برای تهیه سنگهای مورد نیاز دستور داد از معادن وادی حمامه استفاده شود آتاواهی. Atiyawahi فرماندار ایرانی کوپتوس مأمور استخراج سنگ شد و در مدت سی و هفت سال که این مأموریت بعهده او بود کتیبه‌هایی در وادی حمامه نقش کرده...^{۲۹}

شاهنشاه داریوش پس از مدتی اقامت در مصر و سر و سامان دادن بامور آن خطه زرخیز که یکی از ثروتمندترین نواحی امپراطوری عظیم هخامنشیان بود بایران بازگشت و بقول مورخین عازم لشکرکشی باروپا شد، در اواخر پادشاهی وی نبرد ماراتن ۴۸۶ ق.م که مورخان یونانی آنرا بسی بزرگ جلوه داده‌اند در مصریان هیجانی پدید آورد با اینکه از داریوش و روش حکومت وی رضایت داشتند با اینحال باستقلال و آزادی خود بیشتر علاقمند بودند و شاید خود را استثمار شده ایرانیان می‌پنداشتند، مصریها ادعا میکردند که تخت جمشید و شوش در همدان با ثروت مصر برپا شده است (اومستد ص ۳۰۷) از اینرو زمینه برای يك قیام یا شورش عمومی آماده شد البته نقش تحریک‌کننده یونانیان را در شورش مصریان هرگز نباید از یاد برد. شورش مصر در سال ۴۸۷ بوقوع پیوست که بعداً بشرح آن خواهیم پرداخت. شاه بزرگ مصمم شد که با اعزام دودسته قوا به یونان و مصر فتنه و آشوب را فرو نشانند ولی اجل مهلتش نداد و این کار خطیر بفرزندش خشایارشا محول گردید (۴۸۶ ق.م). در پایان این قسمت لازمست اشاره شود که در زمان داریوش کبیر گروهی از پزشکان

۲۸- ایران از آغاز تا اسلام - گیرشمن ص ۱۵۸ و ۱۷۴

۲۹- ر. ک به تاریخ مصر قدیم ص ۵۱۸

مصری در دربار ایران بخدمت اشتغال داشتند و آنها اول بار بوسیله یکی از یونانیان بدربار شاه بزرگ اعزام گردیدند .

ج - خشایارشا و مصریها - خشایارشا (۴۸۶ - ۴۶۶ ق م) پس از جلوس بتخت سلطنت درصددبرآمد که بشورشهای پراکنده مصرپایان دهد تازمانی که شاه این تصمیم را بمرحله عمل درآورد دوسال بطول انجامید، درجریان آشوب مصر گویا ساتراپ یا شهربانی که داریوش معین کرده و فرنداتس نام داشت بهلاکت رسیده بود ازطرفی شکایاتی از یهودیان میشد تا نظر مساعد شاه از آنها بر گردد و این جماعت را که فرمانبردار ایرانیان بودند تنبیه نماید قبلا گفتیم که سپاهیان مزدور یهودی در خاک مصر و در یکی ازپادگانهای مهم آنکشور حافظ منافع دولت هخامنشی بودند و این پادگان درجزیره القانتین واقع دردره نیل علیا نزدیک مرز نوبی (سودان) قرار داشت بااینکه بیشتر سربازان این دژ یهودی بودند ولی فرماندهان ایشان با ایرانیها ویا بابلیها بود بطور کلی مصریان ازوجود یهودیان در خاک خود ناراحت و عصبانی بودند و در هر فرصتی کوشش داشتند آنها را بنحوی از میان بردارند چه بتوسط خودشان و چه بوسیله حکومت بیگانه‌ای که بر آنها فرمانروائی میکرد شاهنشاهان هخامنشی بعلمت گذشت واغماضی که در مسائل مذهبی داشتند مراقب اقلیتها بودند و از ظلم و جور دیگران نسبت بدیشان ممانعت بعمل میآوردند^{۳۰} گفتیم که خشایارشا عازم مصر شد قبلا از حرکت اخباری در مورد قیام مردی بنام خبیش که خود را فرعون میخواند،

۳۰- در مورد توجه هخامنشیان به یهودیان ، رمان گیرشمن خوب قضاوت کرده

است محقق مزبور مینویسد :

دهخامنشیان که در امور دینی بادیده اغماض میشگریستند ، و خود آنان هم بتوحید متمایل بودند هملا به اقوام موحد که در رأس آنها یهودیان بودند توجه داشتند اگر دین، جامعه وحتی دولت یهود توانست پایدار بماند وبعدها پیشرو مسیحیت گردد تا حد بسیاری مدیون سیاست خیرخواهانه ایران هخامنشی است (ایران از آغاز تا اسلام ص ۱۹۸)

ویاری مردم این سرزمین باو، دریافت کرده بود او مستند در کتاب خود باین شورشها اشاره کرده که برای اطلاع بیشتر خوانندگان ارجمند از چگونگی وماهیت آن مطالبی باختصار در این باره ذکر مینمائیم: « در ۵ اکتبر این سال خنومم آخت از آلفانتین نامه‌ی پریشان و نگران کننده‌ای به فرنداتس نوشت « اوسورور، یکی از بوهیان سرشناس، در پیشگاه شهرب (ساتراپ) بساو دستور داده بود که ارتابانوس، فرمانده پارسی پادگان یهودی را (الفانتین) با کشتی همراه خود به نوبیه (سودان) برد و غله بدست آورد. ارتابانوس آنگاه به جاشوان کشتی فرمان داد که غله را در کرانه خالی کنند خنومم آخت پر خاش میکند، خوب است شهرب به ارتابانوس فرمان دهد که نگرانی برای غله در کشتی بگمارد و فقط آن اندازه در کرانه خالی کند که بتوان بسا قایقی از سینه آنرا برد، اگر احتیاط نشود شورشیان شبانه می آیند و غله را در میبرند، هم اکنون روبرو اردو زده اند و به اندازه‌ای بیبک شده اند که نیمروز هم خود را نشان میدهند با این آگاهی شوم سندهای مصری پایان میرسد. در ماه بعد مصر شورش کرد، زیرا باج‌های تازه حوصله‌ی بومیان را سر برده است. ۳۱ شورشیان مصر پس از رسیدن قوای خشایارشا بسختی مغلوب و منکوب شده و گروهی از آنها بخارج از سرحدات آن کشور متواری شدند. شاهنشاه هخامنشی برادر خود هخامنشی را بعنوان شهربان مصر برگزید و پس از برقراری کامل نظم و امنیت آن سرزمین را ترك گفت. شورش و بدوای مصر ظاهراً بضرر خود مصریان تمام شد زیرا پس از این واقعه نظارت و کنترل بیشتری نسبت باتباع این کشور اعمال گردید و خشایارشا برخلاف داریوش و کبوجیه دیگر خود را پادشاه و فرعون مصر بالا و پائین (علیا و سفلی) ندانست البته این کار اخیر اشتباه بزرگی بود چون چنانکه بعدها خواهیم دید شکاف و اختلاف را در میان مصریان و ایرانیان عمیق تر ساخت و تخم کینه و نفاق را پیش از گذشته پیرا کند.

مورخان غربی خشایارشا را ازین بابت نکوهش کرده‌اند که چارویه و رفتار پدر را تعقیب نکرده و بدست خود آتش اختلاف را دامن زده است : «چنین مینماید که خشایارشا نسبت بمردم شاهنشاهی خود آن تساهل و آزاد اندیشی داریوش را نداشت، مصر در پایان زندگی داریوش شوریده بود و خشایارشا دو سال پس از بتخت نشستن دوباره آنجا را گشود و نسبت بمردم آنجا از پدرش سختگیرتر بود پادشاه پارس دیگر خود را جانشین فرعونان ننمود و از رسمها و آداب دینی آنجا حمایت نکرد و همین رفتار بسا بابل، بهنگامی که آن شهر بزرگ شورید، پیش گرفته شد. میتوان گمان برد که این کارها موجب انحطاط برتری فرهنگی بابل و مصر در خاور نزدیک شده باشد.»^{۳۲}

در جنگهای معروفی که میان ایران و یونان در زمان خشایارشا در گرفت مصریان در نیروی زمینی و دریائی شرکت داشتند دو بیست کشتی از مصر بفرماندهی شهریان آن خطه که برادر شاه هم بود بیماری ناوگان ایران مقیم دریای اژه آمدند «پس از فنیقیها، مصریها که دو بیست کشتی سهردیفی در ناوگان سهم داشتند بنظر پارسیان مهمترین نیروی دریائی بود که در اختیار داشته بیشتر ملوانان آنها زره می پوشیدند (که پارسیان از آنها تقلید کرده بودند) و سلاحشان شمشیر دراز بود باین ساز و برگ يك كلاه خود بافته، سپر گود شده بالبهی پهن، نیزه ای که فراخور جنگ دریائی بود و تبر زین میخ دار بزرگ می افزودند - اما در باره سپاه زمینی باید گفت که بسا احتمال بسیار، بیشتر این سپاه بلکه همه اش مزدور بود زیرا مصریان بومی نه مایه‌ی خوب سپاهی دارند و نه میتوان به آنها اطمینان کرد که برای سرورانشان به جنگند...»^{۳۳}

جنگهایی که میان ایران و یونان در این زمان رخ داد و ناکامی هائی که نصیب ایرانیان شد بار دیگر مصریان را ب فکر شورش و انقلاب انداخت و چون

۳۲- میراث باستانی ایران ص ۱۹۹

۳۳- ایضا اوستد ص ۳۳۰

خبر قتل خشایارشا (در سال ۴۶۶ ق.م) منتشر شد دامنه آشوب بالا گرفت و چیزی نمانده بود که سرزمین فراغنه بار دیگر استقلال خود را بدست آورد.

د - روابط ایران و مصر از زمان اردشیر اول تا اردشیر سوم

گفتم که مرگ خشایارشا مصریان را در کسب استقلال مصمم تر ساخت رهبران انقلاب مصر دو تن بودند اول ایناروس که از اهالی لیبی بود و سرانجام اسیر ایرانیان شد و دوم آمیرته Amyrtée که خود را از عقب خانواده سلطنتی پیشین میدانست این دو دست اتحاد بهم داده و با کمک آتنیها که پس از شکست خشایارشا قدرت عظیمی بهم زده بودند بر بخش عمده ای از خاک مصر استیلا یافتند اردشیر اول (۴۶۶-۴۲۴ ق.م) ملقب به دراز دست که پس از خشایارشا بر تخت سلطنت جلوس کرده بود بمجرد شنیدن خبر طغیان و آشوب مصر یکی از سرداران خود را با سیصد هزار نفر بآن خطه اعزام داشت تا شورشیان را سرکوب و فتنه و آشوب را فرو نشانند ولی کار بر پارسیان دشوار شد زیرا همانطوریکه اشاره شد آتنیان بکمک انقلابیون مصری آمده و با سیصد کشتی جنگی از طریق رودخانه نیل بسوی پایتخت (ممفیس) شتافتند جنگ میان ایرانیها و مصریان و متحدشان آتنیان در محل پاپرمیس Papremis در گرفت، قوای اعزامی اردشیر در آغاز جنگ بر یونانیان و مصریان غلبه یافت ولی بعلت رسیدن کمک بدشمن نتوانست کاری از پیش ببرد، کشته شدن هخامنش شهر بان مصر کار را بر ایرانیها سخت تر کرد با اینکه فرمانده یونانیان یعنی خاریتیمیدس Charitimides (کاریتیمیدس) هم در این جنگ به هلاکت رسیده بود معینا جنگ بنفع مصریان و یونانیان بپایان رسید. بخشی از قوای ایران بسوی شهر ممفیس شتافت و آنجا را مرکز مقاومت و پایداری خود ساخت محلی را که ایرانیها در آن پناه گرفته بودند قصر سفیدنوشته اند مصریان شهر را محاصره ولی نتوانستند بر همه قسمتهای آن دست یابند ایرانیان دلیرانه در مقابل دشمن استقامت و پایداری میکردند تا اینکه پس از هیجده ماه بار دیگر قوای منظم

وعظیم شاه بزرگ وارد مصر شد فرماندهی این سپاه بامگابیز (مگابیزوس) بود که از چهره‌های درخشان تاریخ هخامنشیان است ۳۴ قوای مشترک مصری و آتنی بشدت شکست یافته و عامل اصلی شورش یعنی ایناروس مجروح و چاره را در تسلیم شدن دید بشرطی که ایرانیها بجان او و همراهانش صدمه نزنند. آتنی‌ها که از همکاری ایرانیها با رقیبشان اسپارت به هراس افتاده بودند در جزیره‌ای کوچک در دلتای نیل سنگر گرفته و یکسال ونیم در آنجا مقاومت کردند و چون دوشاخه نیل که این جزیره میان آن بود بوسیله پارسیان تغییر مسیر داد آتنی‌ها بناچار کشتی‌ها را برای اینکه بدست دشمن نیفتد آتش زده و خود پا بفرار نهادند و چون مگابیز بآنها وعده داد که در صورت تسلیم شدن جملگی را بسرزمینشان خواهد فرستاد بقول او اعتماد کرده و اسلحه بر زمین نهادند.

تنها کسی که هنوز استقامت و پایداری میکرد آمیرنه بود که جزیره کوچکی بنام البورا در دهانه نیل پناهگاه خود ساخته و از آنجا به جنگهای پارتیزانی دست میبازید، بدستور فرمانده اعزامی ایران ایناروس و جمعی از اسرای مصری برای عزیمت بشوش آماده شدند البته مگابیز قول داده بود که بجان ایناروس صدمه‌ای وارد نشود چون این عده بهمراهی خود مگابیز به پایتخت هخامنشیان رسیدند. امستریس Amestris مادر اردشیر اول که از کشته شدن هخامنش عزادار بود خواستار بکیفر رساندن ایناروس و همراهان مصری او شد ولی مگابیز مانع شد و قول خود را یادآور گردید با این حال ملکه مادر همچنان در صدد گرفتن انتقام بود و شاه را تحت فشار قرار داده بود، اردشیر پنجسال در مقابل خواسته‌های مادر مقاومت کرد ولی سرانجام تسلیم گردید. وقتی این خبر بگوش مگابیز رسید در خشم

۳۴- نام ایرانی او را بنا بر بخش نوشته‌اند این سردار خواهر اردشیر را در عقد خود داشت.

شد و بر علیه اردشیر قیام کرد، شاه یکی از سرداران مصری خود را بنام اوسیریس یا ازیریس بدفع او فرستاد ولی دوسردار پس از مختصری نبرد دست اتحاد بهم داده و از جنگ وستیز خودداری کردند.

پس از چندی شاه به سبب وساطت خواهرش آمیتیس Amêtis که همسر مگابیز بود حاضر به بخشودن سرداریاگی خودش و مگابیز بار دیگر به پایتخت رفت البته یکبار دیگر هم پادشاه شورید و دیگر بار مورد عفو قرار گرفت علت و سبب اینکار او چون باروابع ایران و مصر به هیچوجه ارتباطی ندارد از ذکر آن میگذریم:

دولت شاهنشاهی هخامنشی پس از برقراری نظم و امنیت در خاک مصر برای دلجوئی مردم آن دیار فرزندان ایناروس و آمیرته را بحکومت ایالاتی که سابقاً در اختیار پدرانشان بود گماشت.^{۳۵}

پس از درگذشت اردشیر دراز دست (۴۲۴ یا ۴۲۵ ق.م) رقابت بر سر جانشینی او در گرفت و سرانجام داریوش دوم (۴۰۴-۴۲۴ ق.م) بر دیگران فائق آمده و شاهنشاهی هخامنشی گردید این پادشاه بعلمت ضعیفی که داشت همواره صلح را با یونان میخرید چه در یونان و چه در مصر، در کشور اخیر حاضر شد که غرور و نخوت را بکناری نهد و خود را فرعون مصر و زاده نیت (مادر خدایان) بدانند شاه مزبور عناوین و القاب مصری را پذیرفت «گویا داریوش دوم در سالهای اول سلطنت خود مدیحه‌ای برای آمون فرستاد و این مدیحه در معبد الخارجه که سابقاً بوسیله جدا و ایجاد شده بود حک شده این اقدام از جمله آخرین تظاهراتی است که پادشاهان پارس در مصر معمول داشته‌اند چون چند سال بعد جنگ استقلال شروع شد.^{۳۶}

در سال ۴۱۶ قبل از میلاد آمیرته دوم نواده امیرته اول که ذکراو قبلاً بمیان آمده در مصر قیام کرد و پس از مدتی توانست بسا استفاده از ضعف دولت

۳۵- نام فرزندان ایناروس و آمیرته، تامیراس و پوزیریس بود.

۳۶- ر. ک به تاریخ مصر قدیم ص ۲۱۳

هخامنشی قدرت خود را در سرزمین مصر بسط دهد. جنگ با مصر صریحاً معلوم نیست چه نتیجه‌داده، زیرا مورخین یونانی در این باب بشرح آن نپرداخته‌اند، ولی نوشته‌ای از الفانتین مستعمره یهودی در مصر یزبان آرامی، بدست آمده که راپورتی بوده راجع بوقایع این زمان زیرا از سند مزبور دیده میشود که شورش بتمام مصر سرایت کرده و حتی کاهنان دورترین نقاط مصر از طرف جنوب در آن شرکت داشته سعی کرده‌اند که بساخلو ایران در مصر آب و آذوقه نرسد. والی که ارشام نام داشته بدر بار رفته شاید برای اینکه از اوضاع مصر شاه را آگاه کند.

سند دیگری هم بدست آمده که از کاغذهای حصیری آسوان یعنی مستعمره نظامی یهودی است تاریخ این سند از سال ۱۷ سلطنت داریوش دوم است و بنابراین در ۴۰۸ ق.م. یهودی‌های مزبور داریوش را پادشاه مصر میدانستند. ۳۷ قیام آمیرته به نتیجه رسید و وی سلسله بیست و هشتم مصر را بنیان نهاد. حکومت آمیرته دیری نپائید و بامر گوی که شش سال بیشتر سلطنت نکرده بود و سلسله بیست و هشتم منقرض گردید پایپروسی بخطوزبان آرامی از آن زمان بجامانده که تاریخ آن سال پنجم سلطنت آمیرته است ولی در اینیه مصری نشان و آثاری از آمیرته نیست داریوش دوم در سال ۴۰۴ ق.م. وفات یافت گروهی از مورخین بر آنند که او تا آخر عمر فرمانروای مصر بود و این سرزمین هنوز کاملاً از تحت الحمایگی ایران بیرون نرفته بود از این پادشاه پایپروسهای دیگری بدست آمده منجمله در الفانتین مصر پایپروسی بخط آرامی بدست آمده که فرمانی از داریوش دوم بر آن نوشته شده است. تاریخ نگارش این فرمان سال ۴۱۹ قبل از میلاد و مضمون آن برگزاری مراسم عید فصیح بر طبق دستور تورات است. ۳۸

بعد از داریوش دوم فرزندش اردشیر دوم بسط سلطنت رسید در اوایل سلطنت

۳۷- ایران باستان - کتاب چهارم - حسن پیرنیا - ص ۹۶۲ - ۹۶۳

۳۸- تاریخ تمدن ایران - جواد مجبی - مقاله آ. دپن سومر ص ۱۰۶

او وقایع ناگواری در امپراطوری هخامنشی رخ داد که درباره آن نویسندگان یونانی و رومی دادسختن داده‌اند و آن جنگ میان اردشیر و برادر کوچکش کورش بود که او را تالی کوروش کبیر میدانستند جنگ در محل کونا کسا (۴۰۱ ق.م) بوقوع پیوست در این جنگ نوشته‌اند که مصریان در سپاه شاهنشاه اردشیر خدمت میکردند.

این موضوع امکان میدهد که اولاً بگوئیم هنوز تمام مصر در اختیار سلسله‌های بیست و هشتم و نهم نبوده و آن‌ها فقط بر مصر سفلی حکومت میکرده‌اند، و در ثانی محتمل است که این مصریان بعنوان مزدور در ارتش ایران انجام وظیفه میکرده‌اند همانطوریکه یونانیان مزدور هم فراوان در ارتش شاهنشاهی ایران مخصوصاً پس از خشایارشا وجود داشته‌اند.

از سلسله بیست و نهم ذکر بمیان آمد این سلسله پس از درگذشت آمیرته بوسیله مردی که نام ویرا نفر تیس یا نفریت یا نفریتوس (نافرطاس) نوشته‌اند ایجاد گردید. (Néphéritès) (۳۹۲-۳۹۸).

نفریتوس هم مانند سلف خود آمیرته سعی در تقویت و استحکام حکومت خود داشت و این میسر نمیشد مگر اتحاد اتفاق با یونانیان، فرعون مزبور در این راه کوشش بسیار کرد روابط میان مصریان و یونانیان از قدیم الایام برقرار بود امتعه و کالاهای باارزش دو کشور مبادله میشد غله مصری، تا حدی قوت دنیای هلنسیسم را تأمین میکرد بنابراین برای جلب همکاری یونانیان باز هم همین محصول بکمک نفریتوس آمد وی با اسپارتیها بر علیه دولت هخامنشی متحد شد و یکصد کشتی و مقدار معتنا بیهی گندم برای آنها فرستاد قسمتی از کشتی‌های مصری بوسیله رقیب اسپارتیها یعنی آتینیان در کرانه‌های جزیره رودس از میان رفت. پس از درگذشت نفریتوس، آخوریس (آکوریس) بسلطنت رسید وی سیاست نفریتوس را در اتحاد با یونانی‌ها دنبال کرد و باز هم ارسال غله برای متحدین مشکل گشای او شد ولی از اقدامات خود نتیجه‌ای نگرفت در این دوره مصریان برای سازمان دادن

بارتش خود از مزدوران یونانی بیش از گذشته استفاده کردند البته همانطوری که قبلاً اشاره کرده ایم هم ایرانیها و هم مصریها سپاهیان از مزدوران یونانی در اختیار داشتند.

بعد از آخوریس، سلسله سیام مصر بوسیله مردی بنام نکتانبو - Nectanébo (۳۶۰ - ۳۷۸) بنیان نهاده شد این فرعون یکی از نظامیان دلیر آتنی را بنام خابریاس در اختیار داشت و وجود این شخص تاحدی مانع از لشکر کشی شاه بزرگ به مصر میشد اردشیر دوم که پس از عهدنامه یاصلح آنتالسیداس (۳۸۷ ق.م) بعنوان حکم یا داور یونانیان انتخاب شده بود دولت یونان را بر آن داشت که بلافاصله خابریاس را که در خدمت دشمن ایران (مصر) انجام وظیفه میکرد به آتن احضار نماید آتنیها که از نیروی نظامی و مادی پارسیان در هراس بودند و مخصوصاً وحشت داشتند که رقیبشان اسپارت باردیگر بوسیله ایرانیها تقویت شود. دستور فرستاده اردشیر را اطاعت کرده و خابریاس را آتن احضار کردند. پس از رفتن خابریاس اردشیر سپاهی عظیم به تعداد دویست و بیست هزار نفر که بیست هزار نفر آن یونانی بودند و سیصد کشتی تریرم و دویست کشتی سی پاروئی و تعدادی کشتی حمل و نقل بفرماندهی فارنا باز^{۳۹} و بدستیاری یکنفر سردار اسپارتی ایفیکرات نام بمصر گسیل داشت سپاهیان ایران از خشکی و دریا وارد خاک این کشور شده و شروع به پیشروی کردند، مصریان تحت هدایت فرعون کاردان خود نکتانبو پیش بینیهای لازم را کرده و دهانه های هفت شاخه نیل را با بستن سدهای متعدد مستحکم کردند تا مانع از عبور کشتیها شوند برای پارسیان فرصتهای بسیاری پیش آمد که میتوانند بسهولت خود را به ممفیس پایتخت مصر برسانند و بار دیگر باتسخیر این کشور با اصطلاح آب رفته بجوی را باز گردانند، ولی تردید و دودلی فارنا باز که میگفت باید در اجرای هر

۳۹- فارنا باز قبل از اینکه بسمت فرمانده قوای اعزامی انتخاب شود شهربان سوریه بود.

نقشه‌ای از نظر شاه‌باخبرشود و اختلاف سلیقه او با ایفیکرات سردار اسپارتی کلارا بر ضرر ارتش ایران بپایان رسانید چون فصل طغیان نیل فرار رسید و ماندن در کنار آن جز تحمل مخارج هنگفت سودی نداشت لاجرم فارنا باز بدستور اردشیر دوم بدون اخذ نتیجه باز گشت و نقشه تسخیر مجدد سرزمین مصر عقیم ماند. (۳۷۳ ق.م)

چند سال بعد در زمان جانشین نکتانبو یعنی تاخوس (تئوس) (۳۵۹ - ۳۶۱ ق.م) کار مصریان بقدری بالا گرفت که تصمیم گرفتند بسرحداث امپراتوری هخامنشی بتازند و انتقام لشکرکشی‌های مکرر آنها را بر سرزمین خود بگیرند. تاخس با ناوگان جنگی متعددی با حمایت و جانبداری یونانیان بقصد فنیقیه خاك مصر را ترك گفت ولی هنوز اقدامی بر علیه پارسیان انجام نداده بود که خبر رسید گروهی از مصریان از او روی بر تافته و برگرد فرزندش نکتانبو^{۴۰} (بعدها نکتانبوی دوم) جمع آمده‌اند. وصول این خبر فرعون مفرور را هراسان و بیمناک ساخت و سرانجام چاره را در این دید که بدربار شاهنشاه هخامنشی پناه برد درباره چگونگی ورود او بدربار هخامنشیان و نحوه پذیرائی شاهنشاه از او اطلاعی نداریم و نمیدانیم رفتار پارسیان بادشمنی که قصد صدمه زدن بآنها داشت چگونه بوده است فقط این را میدانیم که ایرانیها با صفات عالی‌ای که داشته‌اند و دوست و دشمن بر آن اتفاق نظر دارند، نسبت باین پناهنده هم مانند تمیستوکلس سردار بزرگ آتنی که باردشیر دراز دست پناه برده بود کمال مهر و عطف و رعایت را سرعی داشته‌اند. پناهندگی فرعون بایرانیان در سال ۳۶۱ قبل از میلاد اتفاق افتاد بقول مرحوم پیرنیا اردشیر نه فقط از تقصیر او در گذشت، بلکه فرماندهی اردوئی را که بنا بود بقصد مصر حرکت کند بوی داد،

۴۰- مؤلف تاریخ مصر قدیم نکتانبو را برادر تاخس ذکر کرده نه پسر او و معتقد است که روحانیون مصر یا کهنه از بابت وضع مالیات‌های جدید بوسیله تاخس از او روی بر تافته و وسیله طرد ویرا فراهم ساختند تئوس (تاخس) ناچار به صیدگریخت و از آنجا به پادشاه ایران پناه برد. (ص ۲۱۸)

تاخس بکمک آرژزیلاس اسپارتی توانست بر پسر غلبه یافته و مجدداً به سلطنت برسد در این اثنا امپراطوری هخامنشی شاهنشاه خود اردشیر دوم را که دیرزمانی فرمانروا بود (۴۶ سال) از دست داده و بار دیگر میان شاهزادگان و درباریان برای انتخاب شاه اختلاف و نفاق بروز کرد و خونریزیها پیا شد تا اردشیر سوم که لقب اخوس Ochos داشت بشهریاری ایران انتخاب شد (۳۳۸ - ۳۵۸ ق م).

۵ - واپسین پیروزی ایرانیان بر مصر در زمان هخامنشیان

اردشیر سوم که در تاریخ ایران باستان از او بعنوان مردی دلیر و بی باک و در عین حال بیرحم و خونریز یاد میشود بقهر و غلبه بار دیگر بر سرزمین مصر دست یافت و بدین ترتیب در سالهای آخر حکومت هخامنشیان ایران زمین بمدت کوتاهی تقریباً بوسعت دوران پادشاهان اولیه این سلسله رسید. اینک بشرح جزئیات فتح مجدد مصر میپردازیم:

اردشیر سوم برای اردو کشی به مصر نمایندگانی بشهرهای یونان فرستاد و تقاضا کرد که یونانیان در امر خطیر فتح مصر باو یاری دهند، چندین هزار سرباز مزدور یونانی داوطلب خدمت در این لشکر کشی شدند در این زمان نکتانبو فرعون مصر بود و در زمان فرمانروائی خود اقدامات عمرانی بسیاری در کشور خویش انجام داده و بناهای یاد بود بسیاری ایجاد کرده بود هنر در زمان او به شکوفندگی دوران سائیس رسیده بود. لشکر کشی اولیه ایرانیان با نا کامی مواجه شد (۳۵۱) ولی اردشیر از پای ننشست این دفعه با سپاهیبانی بیشتر و کاملتر بسوی مصر رفت (تعداد سپاه او را سیصد هزار نفر نوشته اند - همراه با سیصد کشتی).

فرماندهان سپاه ایران عبارت بودند از روسا کس و با گواس (خواجه معروف) و خود اردشیر سوم که بر سپاهیان نظارت کامل داشت فرماندهان خارجی سپاه ایران عبارت بودند از منتور و لاکراتس و نیکوستراتوس.

ایرانیها این بار با سرعت وارد مصر شده و شروع به پیشروی در این کشور نمودند نکتانبو فکر میکرد که با معطل کردن سپاه ایران ممکن است زمان طغیان نیل فرارسد و مانند زمان اردشیر دوم ایرانیان ناچار به بازگشت کردند. ولی سرعت عمل شاهنشاه هخامنشی در هدایت قوا بسوی اراضی داخله مصر کار را بر مصریان دشوار ساخته و پیاپی شکست بر آنها وارد آمد بطوریکه نکتانبو به ممفیس گریخت و آنجا را مرکز مقاومت قرار داد ایرانیان پایتخت را محاصره و بر آن دست یافتند. فرعون و یارانش با آنچه بردنی بود بسوی مصر علیاً گریختند تا از آنجا به حبشه روند مصر دیگر بار پس از قریب یکصد سال اشغال شد (۳۴۴ ق.م) و بقول اوستد باز پسین شاهنشاهی مصری پایان رسیده بود نیل پائین دیگر به دست سروری از نژاد خود فرمانروائی نمیشد، مصر برای شورش تقریباً يك سده اش کيفر سخت یافت. ^{۴۱}

اردشیر پس از اتمام کار فتح مصر فرنداتس ^{۴۲} را بعنوان شهربان مصر برگزید و آن گاه همراه با اسرای یونانی و غنائم بسیار عازم پایتخت خود شد. ۶۰ سال پس از فتح مصر اردشیر سوم بوسیله بسا گواس خواجه به هلاکت رسید (۳۳۸ ق.م) در فاصله مرگ اردشیر و روی کار آمدن داریوش سوم تنها اشغال مصر بوسیله اسکندر در این کشور جنبشهایی هم پدید آمد از آن جمله مردی خبشه نام که توانست بر قسمتی از این سرزمین دست یافته و پایه سلطنت خود را استوار سازد ولی با ورود قوای داریوش سوم بمصر مصریان شاهنشاهی او را بر خود شناخته و دیگری نامی از خبشه در تاریخ برده نشد

۴۱- اوستد ص ۶۰۵

۴۲- در کتاب تاریخ مصر قدیم فرنداتس ذکر شده.

بفرمان داریوش آخرین شهربان مصر قبل از ورود اسکندر بآن کشور برگزیده شد وی ساباکس نام داشت که سکه‌های متعددی ضرب کرد وقتی سپاهیان اسکندر در محل ایسوس بجهنگ با قوای شاه بزرگ برخاستند ساباکس شهربان نیز با قوای خود بیاری اورفت ولی در جهنگ شربت شهادت نوشید و بجای او مازا کس به شهر بانی مصر انتخاب شد. مازا کس بعکس سلف خود نه تنها از مصر در قیام حمله مقدونیها دفاع نکرد بلکه خود از اسکندر استقبال نمود و حاضر نشد که کاخ وهشتمصد قنطار باو بدهد. استیلای ایرانیان در آخرین بار از ده سال تجاوز نکرده بود اسکندر رویه و روش متینی در مصر پیش گرفت نسبت به مقدسات مذهبی آنها احترام بسیار روا داشت بطوریکه مصریان او را فرزند نکتانبوی فرعون شناختند و داستانها درباره مصری بودن اسکندر مقدونی ساخته شد همانطوریکه ایرانیان نیز چنین کردند.....

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۲- روابط ایران و مصر در عصر ساسانیان

اسکندر پس از گشودن مصر دنیساله اقدامات خود را برای استیلا بر مشرق دنبال کرد و چون سرانجام در بابل زندگی را بدرود گفت یکی از سرداران وی بنام بطلمیوس بفرمانروائی مصر رسید و خاندان او تحت عنوان بطالسه یا بطالمه چندین سده بر این کشور حکومت کردند تا اینکه رومیان مصر را به امپراتوری خود ملحق ساختند.

در زمانی که سلسله بطالسه در مصر سلطنت میکردند در ایران اشکانیان بقدرت رسیدند از روابط میان سلاطین مصر و ایران در دوره طولانی اشکانی (۷۵ سال) آگاهی چندانی نداریم در دوره ساسانی هم اطلاع ما از روابط

ایران و مصرچندان زیاد نیست و بهیچوجه قابل مقایسه با زمان هخامنشیان نمیباشد ولی در هر حال جسته و گریخته میتوانیم اطلاعاتی از منابع شرقی و غربی کسب نمائیم:

اردشیر، سردردمان سلاله با عظمت ساسانی پس از کسب قدرت خود را وارث امپراتوری هخامنشیان دانست و اعلام داشت که ایرانیان باید بر کلیه سر زمین‌هایی که در زمان هخامنشیان متعلق به آنها بوده است بار دیگر دست یابند و در راه تحقق این هدف و آرمان از پای ننشینند شاید عامل بسیاری از جنگ‌های این دوره بخاطر نیل بهمان هدف‌هایی باشد که اردشیر در آغاز سلطنتش ابراز داشته است. آرزوهای شهریار ساسانی در زمانی که می‌رفت این سلسله راه زوال پیماید تقریباً تحقق یافت مصر و سوریه و فلسطین دیگر بار با امپراتوری ایران منضم شد ولی این پیروزی ناپایدار بود و دیری نپائید که نه تنها پیروزیهای تازه از دست رفت بلکه استقلال کشور بوسیله قومی تازه نفس که آئینی نو بجهان عرضه کرده بودند دستخوش زوال و نیستی گشت ...

میدانیم که در دوره ساسانیان نفوذ متقابل ایرانیان و مصریان تنها از جنبه سیاسی نبود زیرا مملکت مزبور در چنگال بیزانسی‌ها (امپراتوری روم شرقی) قرار داشت و آن زمان هم که ایرانیان تصمیم بفتح مصر گرفتند باز هم بیزانسی‌ها بر آن کشور فرمان میراندند. جنبه‌های دینی و معنوی و هنری روابط و مناسبات دو ملت را باید بیش از موارد دیگر ارج نهاد. میدانیم که آیین مانئی نخستین بار در زمان شاپور و تنی چند از جانشینانش در ایران و سایر ممالک بسرعت اشاعه یافت و پس از مدت زمانی دامنه گسترش آن از یکطرف بخاور دور و از جانب دیگر بافریقا و اروپا رسید. گروهی از مصریان دین مانئی را پذیرفته و خود مبلغ و مروج این دین شدند کتابهای متعدد پیامبر ایرانی در مصر طالمان بسیار داشت شادروان سعید نفیسی در این باره مینویسد:

«چندی بعد کتابهای مانوی از آن حدودهم تجاوز کرد و وارد مصر شد زیرا که در آنجا اصول مذهب ارباب معرفت رواج داشت و در آنجا مذهب مانوی در میان راهبان انتشار یافت و راهبان مزبور بوسیله مواعظ خود عده کثیری از مردم را تبلیغ میگردند.»^{۴۳}

مورخان اروپائی هم در مورد رواج آیین مانوی در مصر و سایر کشورهای زمان وی مطالبی ذکر کرده اند.

گریستن سن گوید: که عده بسیاری نامه و دستورالعملهای کتبی و رسالههای مختلف به قلم مانوی رواج داشته است این نامهها خطاب بشاگردان معتبر یا جماعت مانویهای بوده است که در ممالک مختلف مانند تیسفون و بابل والرها (ارسا) و خوزستان و ارمنستان و هند و غیره ساکن بوده اند از این رو معلوم میشود که در زمان خود مانوی هم آیین اوچه توسعه و انبساطی داشته است در میان پایپروسهائی که در مصر کشف شده ترجمه قبطی بسیاری از این نامهها بدست آمده است»^{۴۴}

از نظر فعالیت اقتصادی نیز میان دو ملت ایران و مصر این ارتباط کمابیش وجود داشته است پارچههای کتان و همچنین پایپروسهای مصری در ایران خریداران و طالبان بسیاری داشت پارچههای باارزش دوره ساسانی که از نظر طرح و نقش و بافت ممتاز بود در کشور مصر حسن استقبال میشد نفوذ و برتری هنر بافندگی ایران بر بافتههای قبطیان (مصریان) بخوبی آشکار بود و این مطلب بایجاد شدن تعداد کمی از پارچههای آندوره برای ماروشن میشود.

در کتاب دنیسای ایرانیها Die Velt der Perser تألیف فن دراوستن آلمانی Von H.H, Von der Osten باین مسئله اشاره شده است «برای نشان

۴۳- ر.ک بتاریخ تمدن ایران ساسانی - تألیف سعید نفیسی ج ۱ سال ۱۳۳۱ از

انتشارات دانشگاه تهران ص ۶۵

۴۴- ر.ک به کتاب ایران در زمان ساسانیان - گریستن سن ترجمه رشید یاسمی ص ۲۲۳



«قطعه‌ای از پارچه دوران ساسانی که در مصر بدست آمده است»
کپی از کتاب Die Welt der Perser اثر H.H.Von der Osten

دادن هنردستی بسیار پیشرفته و عالی زمان ساسانی و نسا جان هنرمند آن میتوان بقایای پارچه‌هایی را که در مصر بدست آمده است ملاحظه نمود و آنرا بجهانیان معرفی نمود...^{۴۵} ضمناً مؤلف مذکور تصویری از يك قطعه پارچه عصر ساسانی که در مصر پیدا شده است در کتاب خود آورده است که کپی آن عکس ضمیمه مقاله است^{۴۶}.

گیرشمن به هنر ساسانی اشاره کرده و نوشته است که «هنر ساسانی همچنین موجب الهام نقاشان آسیای مرکزی در گچ‌بری‌های اعتبار مقدسه بودایی و نسا جان مصر و بسوزنطه (بیزانس) گردید^{۴۷} در دوره سلطنت خسرو اول انوشیروان گروهی از دانشمندان مصری برای تدریس در دانشگاه گندیشاپور بایران آمدند و همراه با دانشمندان ایرانی و هندی و رومی و یونانی و غیره کارهای علمی خود را تعقیب کردند.

در زمان سلطنت خسرو پرویز (۶۲۸ - ۵۹۰ م) پس از اینکه امپراتور روم موریسیوس (موریس) که پدر زن او بود بوسیله مردی فکاس نام بهلاکت رسید خسرو در ظاهر جهت انتقام گرفتن از قاتل خویشاوند خود و در باطن برای توسعه ارضی امپراتوری خویش سپاهیانی بجانب سوریه و فلسطین و مصر و بیزانس اعزام داشت.

یکی از سرداران شجاع او که اندک زمانی هم در اواخر دوره ساسانی بیادشاهی رسید شهر براز (شهر گراز - گراز شهر؟) بود که در سال ۶۱۶ با سپاهیان خود پس از تسخیر شهر غزه که ابتدای خاک مصر محسوب میشد وارد آن کشور شد و شهر بابل (قاهره قدیم) را بتصرف در آورد و از آنجا بسوی

۴۵ - ص ۱۳۲

۴۶ - از دوست و همکار ارجمند آقای دکتر روشن ضمیر که کتاب اوستن را در اختیار اینجانب قرار داده و بخشی از آنرا از زبان آلمانی بفارسی برگردانده اند بدینوسیله تشکر مینمایم.

۴۷ - ایران از آغاز تا اسلام - گیرشمن ص ۳۴۰

بندر بزرگ اسکندریه رفت و آن شهر را هم تسخیر کرد سپاه ایران آننگاه به تقلید از هخامنشیان عازم مصر علیا شده و خود را بسرحدات حبشه اتیوپی رساندند. متأسفانه در مورد جنگ‌های که میان ایرانیان و قوای بیژانس در خاک مصر رخ داده اطلاعاتی نداریم و نمیدانیم که رفتار ایرانیان با مصریان در مدت سیزده سالی که آن سرزمین در تصرف ایرانیها بوده است (۶۱۶-۶۲۹) چگونه بوده و چه کسی بفرمانروائی آنجا رسیده و خیلی سؤالات دیگر.

فن دراوستن، نویسنده آلمانی که ذکر او گذشت در این خصوص نوشته است که مصر در سال ۶۱۶ میلادی فتح شد و یکسال بعد چون قوای ایرانی‌ها از بیژانسی‌ها شکست خوردند (در خارج از مصر) رویای اردشیر که میخواست مرزهای ایران را بدوران هخامنشیان برساند تحقق نیافت. ۴۸

بعنی از مورخان اسلامی فتح مصر را به انوشیروان نسبت داده‌اند که با حقیقت وفق نمیدهد منجمله مسعودی نوشته است که چون کار بخت النصر و سپاه ایران که با وی بود با آخر رسید و میان فرمانروای مصر شدند و بر آنجا تسلط یافتند و مردم آنجا نصرانی شدند و همچنان بموندند تا کسری انوشیروان پادشاهی یافت و سپاه وی بر شام تسلط یافت و رو سوی مصر نهاد و آنجا را بتصرف در آورد و مدت بیست سال بر مردمش چیره بودند و ما بین روم و ایران جنگ‌های بسیار بود و مردم مصر بابت دیار خویش دو خراج میدادند خراجی بایران و خراج دیگر بروم. ۴۹

در سالهای اخیر کتبی که درباره ساسانیان در ایران انتشار یافته در اکثر آنها اشاره بوجود پایپروس‌هایی از دوره استیلای ایرانیان در زمان ساسانیان بر مصر شده است و نوشته‌اند که این پایپروس‌ها اکنون در کتابخانه برلن و وین و مسکو و استراسبورگ و گوتینگن و اکسفورد نگهداری میشود و هیچکدام از محققین داخلی و خارجی همت نکرده‌اند که نوشته‌های پایپروس‌های

Die Velt der Perser - ۴۸

۴۹ - مروج الذهب ص ۳۵۴

مزبور را ترجمه کنند شاید بتوان حقایقی از دوران استیلای ایرانیان در مصر بدست آوردند. اعراب اندک زمانی پس از پایان تسلط ایران بر مصر بآن سرزمین لشکر کشی کردند عمروعاص از جانب عمر بن خطاب بفرماندهی قوای اعزامی گماشته شد و مصر را اشغال نمود.

با تصرف مصر بوسیله مسلمانان، بسیاری از آداب و رسوم و سنن باستانی ایرانی در آن کشور هم مانند سایر ممالک اسلامی رسوخ نمود، در کتاب میراث ایران باین موضوع اشاره شده است:

«عادات زمان ساسانیان یعنی مبادله عیدی و هدایا در زمان نوروز همچنین اسب سواری و تفریحات دیگر در دوران اسلام در کوچه های مصر و عراق ادامه داشت، در روزهای این عید جشن های کارناوالی و پرهیا هو برپا میشد.»
در عصر حاضر هنوز هم قبطی های مصر جشن ایرانی نوروز را بنام (نیروز) میگیرند ... ۵۰

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی